

گفت‌وگو با جاسم غضبانویں، درباره فیلم «زندگی و دیگر هیچ»

قرار نبود عکاس فیلم باشم



جاسم غضبانویں عکاس سابقه‌ی ایرانی که عکس‌هایش از جنگ سه‌سالهٔ طالبان ایران کابکاه ویژه‌ای دارد، در مقطعی از زندگی‌اش عکاسی فیلم را با زندگی و دیگر هیچ، به کارگردانی عباس کیارستمی تجربه کرد. عکس‌های منحصربه‌فرد از فیلمی که در شرایط ویژه‌ای ساخته شد، عکس‌هایی که در قالب کتاب «زندگی و دیگر هیچ» منتشر شد، عکس‌هایی تماماً سیاه و سفید در قالب کتابی که همین کار عکاسی را خاص‌تر کرده است. غضبانویں معتقد است این مدل عکاسی، عکس را از حالت کارتیستیالی خارج می‌کند و اصولاً به عکاسی سیاه و سفید علاقه‌مند است و در آن دوران این علاقه بیشتر هم بود. او می‌گوید: «بر اساس تعهدی که به کتابیو داشتم عکس‌ها را در این قالب ارائه دادم و دخل و تصرفی در آنها صورت نادم. در هر قاب از چند فریم استفاده شده است و با بخشی از فریم قبلی و بعدی در آن هست. برای اینکه به مخاطب بگویم داستان این عکسی که می‌بینید ادامه دارد و کشاکش و مکالمات را برانگیزد.»

عکس‌های جاسم غضبانویں از این فیلم سینمایی بیش از هر چیز، هوادگانی و تلمخی گذران روزگار مردمان در روزگار را یادآوری می‌کند و البته مستندی است تصویری از کودکی‌ها و پیشانی پشت صحنه فیلمی که در شرایطی دشوار مردوبین رفت مرور عکس‌های این کتاب و بعضی از بهترین لحظات پشت صحنه زندگی و دیگر هیچ، را پیش‌رویمان می‌گذارد و از درجه نگاه غضبانویں می‌توان مصائب این زلزله هوادگار را کمیقت‌تر کرد. اما اولین روزآوری غضبانویں با عباس کیارستمی از جمله سرشایی است که با مطرح می‌کنیم. «قرار نبود عکاس فیلم باشم. بعد از زلزله رودبار محله عکس، ویژه‌نامه‌ای منتشر کرد که عکس‌های من در آن نشرامه بود و گویا عکاس کیارستمی این ویژه‌نامه را دیده بود و زمینه همکاری را همین جا آغاز شد.»

غضبانویں در بخش دیگری از صحبت‌هایش به شرایط دشوار عکاسی در رودبار اشاره کرد و گفت: «سلی» که زلزله رودبار اتفاق افتاد، خورشهر بودم. اول صبح به فرودگاه تهران رسیدیم. دقیقاً در فرودگاه متوجه شدم رودبار زلزله وحشتناکی اتفاق افتاد، در مدت زمان کوتاهی، به دفتر آدمم، فیلم برداشتم و به سمت فرودگاه راه رفتم و بی‌روهای جلوبی ارشن که مشغول همکمرسانی به زلزله‌دهدا بود، به سمت فرودگاه رشت حرکت کردم و از همان قلیاق اول عکاسی را شروع کردم و بی‌افراق تل زمان شروع به همکاری با کیارستمی هفتشای بار بار، به رودبار رفتم و برمی‌گشتم و اتفاقات انجبار را دنبال می‌کردم. فیلم براریم عیب بود که فضایی زلزله به فضایی جنگ این‌قدر شبیه است. اولین برخورد جدی من با فضایی وحشتناک زلزله زمانی بود که زن عربی را در قبرستان رودبار دیدم. شروع کردم به عکاسی کردن و هم‌زمان به صحبت‌کردن با او پرداختم. زودم زلزله در قبرستان رودبار عکاسی می‌کردم که دیدمش از دور با یک عبا و روسری عربی خاک‌آلود و کپج از جاده قبرستان لالی آمد. از همان دور شروع کردم به عکاسی از او. مات و مبهوت بود. اشکی نداشت که بریزد. سر صحبت را با او باز کرد. به عربی گفت هل کجایی؟ گفت خورشهر. گفت اینجا چه می‌کنی؟ گفناشتم حرفم تمام شود گفت شهور و پسرهم را خاک کرده‌ام. شوکه شده بودم گفت اول جنگ که جگراره شدیم، شوهرم از آدم‌های متحول خورشهر بود. گفت حالا که همه‌چیزمان را از دست داده‌ام برویم جایی که کسی ما را شناسد و از نو شروع کنیم. برمی‌گردم. همین آدمیوم در این روستا که چند خانواده بیشتر داشت و از ش شروع کردیم. درست ۱۰ سال است که اینجا هستیم جگراره، جگ خروخ شد. دورین هم همراهم می‌خواستیم برگردیم خورشهر ولی پریشان زلزله شد. حالا زلزله‌زدام و بدون آنها باید به خورشهر برگردم. همین‌طور که حرف می‌زد، در سراپایی جاده از من دور شد.»

خاطرات غضبانویں از عباس کیارستمی به روزهای پیداکردن لوکیشن فیلم زندگی و دیگر هیچ، برمی‌گردد. «عباس کیارستمی من از تسبیو عکاسی‌ها که از زلزله داشت و خواستم قرار شد من به عنوان یکی از دستیاران کارگردان در پروژه حضور داشته باشم. حرفی از عکاسی در بین پروژه از اتوبان تهران- کرج خروخ شد. دورین هم همراهم بود و برای خودم عکاسی می‌کردم. روزانه فیلم فیلمبرداری بود که عباس کیارستمی خبر داد. برای این فیلم اسپانسری در فرانسه پیدا شده است و از من خواست عکاسی‌ها که



عکاس غضبانویں



عباس کیارستمی در چند فریم



میثاق‌بویزی

همه چیز در کار او ساده می‌شد



عکاس

همکاری با عباس کیارستمی در دوره خاصی از زندگی من اتفاق افتاد. دورانی که دانشجوی عکاسی دانشکده هنرهای زیبا بودم و واحدی به اسم عکاسی خبری را می‌گذرانده که استاد این درس (آقای صمدیان)، از ما پروژه‌ها خواست و عنوان این پروژه عکاسی پرتره از یک هنرمند بود. علاقه‌مندی من به فیلم‌های آقای کیارستمی از فیلم «کلوراپ» آغاز شد و این فیلم برای جادویی بود و علاقه‌مند بودم تا کارهای دیگری از او ببینم. بعد از عنوان‌شدن پروژه کلوراپ فکر کردم او تنها هنرمندی است که دوست دارم در حد فیلمبرداری از او عکاسی کنم. آن زمان تلخ شایع رسمی

اخبار، روزنامه‌ها بودند و اخبار تولید فیلم‌های عباس کیارستمی را از این طریق یکتری می‌کردم. مطلع شدم که بیشتر در کانون پرورش فکری کودک و نوجوان حضور دارم و یک روز برای دیدنش به آنجا رفتم و سرانمش را گرفتم. در اتاقش نبود و در سمت دیگری حیاط کانون در اتاق موتاز مشغول کار بود و همان جا در موضوع را از او در میان گذاشتم که پروژه عکاسی من چیست و دوست دارم که در حق کار از او عکاسی کنم و جالب بود که با روی باز پذیرفت. آن زمان قرار بود برای ادامه فیلمبرداری «زندگی و دیگر هیچ» به رودبار برگردم و در این سفر من هم با گروه همراه شدم. روزی که قرار بود به رودبار برویم، به می‌پوس گروه ترسیمم و در نهایت همراه چند نفر دیگر از اعضای گروه با ماشین آقای کیارستمی عازم رودبار



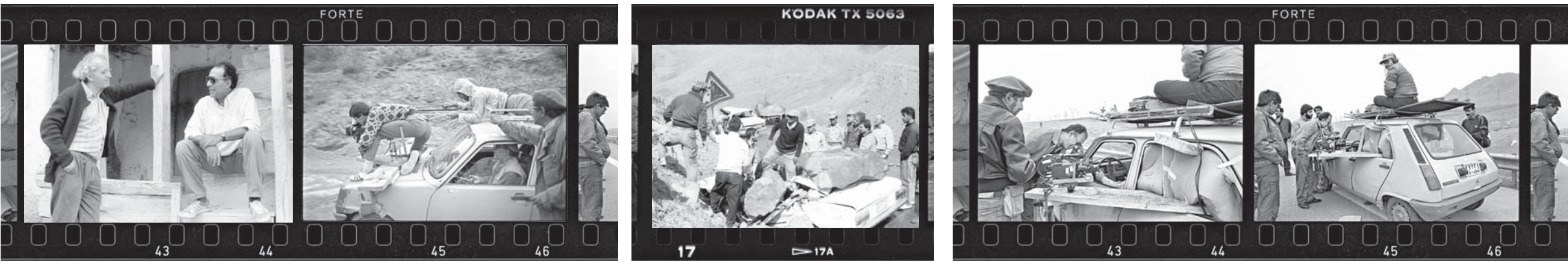
عکس غضبانویں

عباس کیارستمی در چند فریم

برای علاقه‌مندان عباس کیارستمی، اول ناآستان هر سال حال و هوای دیگری دارد. دارو زودتر هنرمندی که سال‌ها می‌توان از هنرش گفت و نوشت. آثار می‌باشم و نگاه تیزبین و جزئی‌نگرش، نام او در میان فیلم‌سازان برجسته دنیا قرار داد و همچنان در بسیاری از رویدادهای هنری مطرح دنیا، نام او می‌درخشد. کیارستمی همواره با عکس‌ها و شعرها و طراحی‌هایش با طیف عظیمی از مخاطبانش ارتباط برقرار کرد. نگاه او به طبیعت در عکس‌هایش از جمله کتابی است که توجه‌برانگیز است و بسیاری از عکس‌های طبیعت او در جریان جست‌وجو برای بافتن لوکیشن سینمایی‌اش ثبت شده است. اما توصیف کیارستمی در جریان ثبت قابهایش جالب توجه است. «منظمم اگر می‌خواهد عباس کیارستمی با شناسایی باید به عکس‌هایم رجوع کنید. من آنچه که می‌دانم و یا حس می‌کنم را خودم در عکس‌هایم پیدا می‌کنم. منم. این بار به معانه دارم از زندگی دیگری از زندگی عباس کیارستمی، فعالیم. روایت روزگاری که او فیلم می‌ساخت و او از نداییب که تصویری می‌کرد، سوژه عکاسانش می‌شدند. عمده‌ترین این روایت، از فیلم «زندگی و دیگر هیچ» و دشواری‌های ساخت فیلم در زلزله مهیب رودبار است و هر یک از زاویه‌ای متفاوت با عکس‌هایشان او را توصیف می‌کنند.

شدم. آن زمان عکاسی سیاه و سفید برای ما مفهوم ولاتری داشت. اما در این فیلم، هم رنگی عکاسی کردم و هم سیاه و سفید. وقتی به رودبار رسیدم، از هر موضوعی که اطرافم بود عکاسی کردم. به یقین می‌توانم بگویم که این سفر و آن موقعیت عکاسی از بهترین لحظات زندگی‌ام بود. عکسی که تپه معروف خانه دوست کیاست، پشت آب آقای کیارستمی است و پوستر خونواره جهانی می‌بینم شد، آتقای کیارستمی استفاده می‌کردم، اما بعدها به جهت تدریس در دانشگاه آمد و منم حرف‌هایم که در این فیلم گرفتم و خوش این عکس را بسیار دوست داشتم. آقای کیارستمی در فیلم «زندگی و دیگر هیچ» جوان بودند و در آن دوران عکس کمی از او وجود داشت و خودش هم خیلی تمایلی به اینکه عکس‌ی از او ثبت شود نداشت. روزهای فیلمبرداری در رودبار با تمام سختی‌هایش برای همه ما که در آنجا نبود، در دست راهنمایی‌های او بودم. یکی کانکس به سن اختصاص دادند. اما آنجا نیست که من تنها خانم این گروه بودم. یک کانکس به سن اختصاص می‌دادند. اما باقی اعضای گروه چند نفری با هم در کانکس‌های مختلف استراحت می‌کردند. با اینکه یک سال از زلزله رودبار گذشته بود و ما مشغول فیلمبرداری بودیم، اما حجم هر خانه‌ها همچنان زیاد و امکانات بسیار محدود بود. کار بسیار فشرده بود و باید در مدت‌زمان مشخصی فیلمبرداری می‌کردیم و به تهران برمی‌گشتم. خاطراتی که از همکاری با آقای کیارستمی فیلم باقی به مدل عکاسی من مینمال است، وازنای که حتی تا لوکیشن‌های خاص و بکر نبود. آنقدر که هر بار از دیدن لوکیشن‌هایی که انتخاب می‌کرد غافلگیر می‌شدم. جالب بود که در عکاسی با شعر و بیش از هر چیزی در فیلمسازی.

بعد از فیلم «زندگی و دیگر هیچ» تمام عکس‌های رنگی و کنگتاک‌هایم را چاپ کردم و به آقای کیارستمی تحویل دادم. جز چند فریم که برای کار کلاسی برداشتم و به استفاده آقای صمدیان نشان دادم. این اولین ساعت از روز را عباس کیارستمی درست تحویل دادم از خوشی خوشش آمده بود که بعدها شنیدم بهمن کیارستمی آن را در کتاب «مداس عباس» چاپ کرده است. تمام لحظات همکاری در کنار استاد عباس کیارستمی براریم خاطره است و خوشحالم که این فرصت را داشتم تا از این‌ها بویوم.



عکس غضبانویں

علیرضا انصاریان عکاس، فیلم‌ساز و مستندساز؛

حساسیت و وسواس عباس کیارستمی مثال زدنی بود



اوین همکاری من با زنده‌یاد عباس کیارستمی حدودا سال۱۳۶۹ اتفاق افتاد وقتی که در ادامه ساخت «زندگی و دیگر هیچ» در ترکیب گروه دوم، به رودبار رفتم. مجاری گروه دوم این فیلم قصه آشنایی است. گروه اول به جز چند نفر، تغییر کرده بود و من هم در گروه دوم حاضر شدم. در فیلم جز عکاسی فیلم، در صحنه‌آرایی هم حضور داشتم و هرکاری که از دستم برمی‌آمد انجام می‌دادم. آن زمان در دانشکده صداوسیما، کارگردانی می‌خواندم و افتخار این را داشتم که در کنار زنده‌یاد کیارستمی کسب تجربه کنم و تلاش می‌کردم در روند ساخت فیلم‌هایش، عضوی مفید باشم.

حساسیت و وسواس عباس کیارستمی مثال‌زدنی بود. همان‌طور که در فیلم برداری با حسیت زمان نوشتن فیلم‌نامه حساسیت زیادی داشتم، تا مرحله مونتاژ و اکران هم این وسواس باقی می‌ماند. اینکه ترجیح می‌داد یا گروهی مختصر سر صحنه فیلمبرداری کار کند، از دیگر خصوصیاتش بود. با این حال افرادی را انتخاب می‌کرد که هم‌زمان در کنار حرفه و تخصص اصلی‌شان، در بخش‌های دیگر هم در روند فیلمبرداری کمک باشند و گروه هم متقلا هر کاری که از دستشان برمی‌آمد انجام می‌دادند. مهم بیشت فیلم بود. در عین‌اینکه تخصص هر شخص سر جای خودش بود و او اولین و بیشترین فعالیتش‌اش رو تخصص هر فرد بود. گروه تمام مدت مشغول کار بازی پشیرد فیلم بود. حتی عباس کیارستمی بارها بیل و کلنگ دست می‌گرفت و کار می‌کرد؛ مثلا در بازسازی تپه معروف «خانه دوست کیاست» همه عوامل تمام مدت کار کردند تا کاریش بیرون بیرون. برخلاف اینکه گاهی برخی می‌گویند عباس کیارستمی به عکاسی فیلم اهمیت نمی‌داد، باید بگویم این‌طور نبود. خودش به عکاسی علاقه داشت و در سال‌های اخیر همه شاهدیم چه کتاب‌هایی در زمینه عکاسی چاپ کرد. کیارستمی همیشه به عکاسی فیلم اهمیت می‌داد و همان‌طورکه می‌توان گفت اکثر پوسترهای فیلم‌هایش، از عکس‌های صحنه فیلم بود. معمولا به‌دلیل تخصصش که تقاضی و گرافیکش هم بود، دیدنی‌ی را روی عکس‌های فیلم انجام می‌داد و پوستر را طراحی می‌کرد. حتی اگر قرار بود طراحان دیگری روی پوستر کار کنند، باز هم بیشتر از عکس‌های فیلم استفاده می‌کرد و این از نشانه‌های علاقه‌مندی و مهم‌بودن عکاسی فیلم برای او بود. زمانی که در فیلم «زیر درختان زیتون» عکاسی می‌کردم، هنوز فیلمبرداری تمام نشده بود که عباس کیارستمی سفری به فرانسه داشت و از من خواست آلبومی از عکس‌های فیلم آماده کند که با خودش ببرد. آلبوم را برایش آماده کردم و خوشحالتان دست بر از فرانسه برگشت و با بخش‌کننده فیلم در فرانسه جلسات موفقی داشت. حتی در مساجد‌های هم اشاره کرد که فیلم «زیر درختان زیتون» با عکس‌هایش مورد قبول مردم کشته‌شده خارجی قرار گرفت. بعد از اینکه فیلمبرداری تمام شد، فیلم اکران موفقی در خارج از ایران داشت و نگاه‌های بسیاری را جلب کرد. تمام این توصیفات نشانگر این است که عباس کیارستمی همواره اهمیت عکس فیلم را درک می‌کرد. با همه اینها او سلیفه خاصی در عکس‌هایم نداشت، هیچ‌وقت عکس‌را محدود نمی‌کرد که تنها عکس‌هایم را از زاویه دوربین فیلمبرداری ثبت کند. دست عکاس را یازم می‌گذاشت تا با خلاقیتش فریمی را ثبت کند، اما اینکه داشت حس و حال صحنه در عکس‌ها دیده شود. مثل آن چنان‌که بارها، وقتی لنز دوربین فیلم‌برداری باید بود، من لنز تله عکاسی می‌کردم. مثل پلان آخر فیلم «زیر درختان زیتون» که عکس آن صحنه در پوستر بین‌المللی فیلم هم استفاده شد. البته در فیلم «زندگی و دیگر هیچ» مینا زیوری هم به‌عنوان عکاس فیلم حضور داشت و فریبه‌یام را ثبت کرد. با پوستر فیلم عباس کیارستمی، دیگر هیچ» که ترکیبی از تقاضای او و ترک وی دیوار بر آژن زلزله است با تمام جزئیاتی که در اطرافش دیده می‌شود. این عکس به عنوان پوستر فیلم «زندگی و دیگر هیچ» در جشنواره فیلم کن انتخاب شد. در حقیقت فیلم‌فریمی از یک عکس در لوکیشنی از فیلم «زندگی و دیگر هیچ» بود. این عکس ترکیبی از همان تقاضای معروف خواننده‌ای سواد که بی‌مردی در حال جیج‌کنشیدن بود و حس ایرانی‌تول فیلم در او پوستر کاملا دیده می‌شد. در طول همکاری‌ها که با عباس کیارستمی داشتم، چند بار پیشنهاد دادم از کتاب‌سیاه و سفید هم استفاده کنم و عکس‌هایی که او سیاه و سفید گرفتم.

در آخرین روزهای فیلمبرداری «زندگی و دیگر هیچ» که گاهی در کنار عکاسی دستیارمی کارگردان هم می‌کردم و کنترل صحنه انجام می‌دادم، در پلان راهنمان، که هم‌زمان باید عکاسی می‌کردم و صحنه را زیر نظر گرفتم، گروه فیلمبرداری بالای تپه‌ای بودند و از دور فیلمبرداری می‌کردند. آن زمان موبایل نبود تا همدیگر را در جریان اتفاقات کلامیرو می‌بسیج هم نداشتیم. قرار بود پلیس راه تونل را در ساعت خاصی بایز کند، اما به این دلیل که داخل تونل آب بود و مردم اعتراض می‌کردند، پلیس زودتر تونل را یاز کرد و من در جاده حاضر بودم چون به یک مأمین با سرعت زیاد به من برخورد کرد و مصدوم شدم. از آنجا به بعداری و میمانان رفتم و اقیانات اولیه انجام شد. اما به این دلیل که آخرین روزهای فیلمبرداری بود، گروه را ترک نکردم و با همان صدمن‌مدیده کنار گروه ماندم و بعد از اتمام فیلمبرداری به تهران برگشتم. هیچ‌وقت این جمله عباس کیارستمی را از خاطر ندادم. گفت: «خیلی خوشحالم اتفاق نابوری افتاد و بعد از بهبودی نفس عکس‌ها را به او تحویل دادم، گفت: «خیلی خوشحالم اتفاق نابوری افتاد چون من در این فیلم از دیون مرگ زندگی را بیرون کشیدم و از زلزله و تلخی این شرایط کشته‌ها و خرابه‌ها، سعی کردم زندگی را تصویر کنم. اگر اتفاق نابواری برای تو می‌افتاد، به هیچ عنوان از این فیلم لذت نمی‌بردم. خوشحالم که سالمی و همیشه دوست دارم سالم باینیتم.»

دومین فیلمی که با زنده‌یاد کیارستمی همکاری داشتم، «زیر درختان زیتون» بود که در حقیقت ادامه «زندگی و دیگر هیچ» بود که این فیلم هم دستیارمی آقای کیارستمی را انجام دادم و عکاسی کردم و بار فرصت خوبی برای کسب تجربه بود. عکاسی فیلم برای من به‌نمانی شد تا از تجربیات عباس کیارستمی استفاده کنم. در طول این سال‌ها با این پرسش زیاد روبه‌رو می‌شدم که آیا لوکیشن فیلم‌های آقای کیارستمی اتفاقی انتخاب می‌شد؟ باید بگویم پاسخ این سوال، این خودش گرافیکست و نقاش بود و رنگ و ترکیب‌بندی را خوب می‌شناخت، همیشه در پشت لنز می‌بردم. خوشحالم که سالمی و همیشه دوست دارم سالم باینیتم.»

دومین فیلمی که با زنده‌یاد کیارستمی همکاری داشتم، «زیر درختان زیتون» بود که در حقیقت ادامه «زندگی و دیگر هیچ» بود که این فیلم هم دستیارمی آقای کیارستمی را انجام دادم و عکاسی کردم و بار فرصت خوبی برای کسب تجربه بود. عکاسی فیلم برای من به‌نمانی شد تا از تجربیات عباس کیارستمی استفاده کنم. در طول این سال‌ها با این پرسش زیاد روبه‌رو می‌شدم که آیا لوکیشن فیلم‌های آقای کیارستمی اتفاقی انتخاب می‌شد؟ باید بگویم پاسخ این سوال، این خودش گرافیکست و نقاش بود و رنگ و ترکیب‌بندی را خوب می‌شناخت، همیشه در پشت لنز می‌بردم. خوشحالم که سالمی و همیشه دوست دارم سالم باینیتم.»



عکس غضبانویں

عکس غضبانویں